بررسی و تحلیل رویکرد عرفانی مولوی به واقعهٔ عاشورا

رضا روحانی*

چکیده: واقعهٔ عاشورا و شهادت حسین(ع) و یاران عاشق و بلاجو و فداکارش چنان باعظمت و باارزش بود که نمی‌توانست از دید صاحبان فکر و ذوق پوشیده ماند، مولوی نیز که در موضوعات و وقایع گوناگون به انگیزه‌های مختلف اخلاقی و عرفانی تأمل می‌کرده و درس و معرفت می‌اندوخته و درنهایت آن تجارب و درس‌ها را به طالبان و مشتاقان عرضه می‌داشته است، به‌رغم اختلاف در مذهب، از تأمل و معرفت‌آموزی در این واقعه غافل نمانده و بارها از امام حسین(ع) و واقعهٔ جانگداز عاشورا یاد کرده است.

در این نوشته پس از بیان عوامل و انگیزه‌های مختلف مولوی در پرداختن به این واقعهٔ یگانه، دو مورد مشخص و مفصل از نگاه خاص و عرفانی مولوی به واقعهٔ مذکور که در *مثنوی* و *دیوان* بازتاب یافته، بررسی می‌گردد و برداشت و تحلیل تازه‌ای از آن‌ها ارائه می‌شود، و درنهایت تبیین می‌شود که نگاه خاص و معرفت‌مدار مولوی، درعین غرابت و تازگی نسبی خود، از برخی برداشت‌های درون‌مذهبی (شیعی) که صبغهٔ عرفانی و اصلاحی دارد، چندان بیگانه و یا بی‌نصیب نیست.

کلیدواژه‌ها: مولوی، امام حسین(ع)، واقعهٔ عاشورا، رویکرد عرفانی، تحلیل شعر

---

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کاشان email: r.ruhani@kashan.ac.ir

دریافت مقاله:۱۳۹۳/۴/۱؛ پذیرش مقاله: ۱۳۹۳/۶/۹

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

مقدمه

جلال‌الدین محمد مولوی، عارف شهیر فارسی‌زبان در سدهٔ هفتم، از سرآمدان بلامنازع شعر و عرفان ایرانی در تاریخ و فرهنگ ماست که در آثار خود به مباحث و موضوعات بسیاری اشاره کرده و دربارهٔ آن‌ها اظهار نظر کرده است. یکی از این موضوعات، واقعهٔ عاشورا و نقل ماجرای شهادت و رشادت «خسرو دین» و سردستهٔ «شهیدان خدایی»، «بلاجویان کربلایی»، «سبک‌روحان عاشق» و «شهان آسمانی» یعنی حضرت امام حسین(ع) است.

در ابتدا پرداختن تأمل‌آمیز به این پرسش که چرا یک عالم و عارف اهل مذهب عامه با این وسعت، بسامد و عمق به واقعهٔ عاشورا پرداخته است، مناسب به نظر می‌رسد.

عوامل و انگیزه‌های پرداختن مولوی به واقعهٔ عاشورا

علل و عوامل بسیاری دراین‌باره قابل ذکر است که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

شهرت و عظمت واقعهٔ عاشورا یکی از عوامل اصلی این کار است. یعنی ماجرای عاشورا با ابعاد وسیع و بی‌نظیری که از جهات تاریخی، دینی و معرفتی داشت بزرگ‌تر از آن بود که از چشم عارفی چون جلال‌الدین مولوی پوشیده بماند و او را تحت تأثیر قرار ندهد.

عامل دیگر، نمودها و درس‌های عاشقانه‌ای بود که در واقعهٔ عاشورا دیده می‌شد و از نگاه عشق‌محور مولوی غایب نمی‌شده است. عشق و عاشقی برای جناب مولوی، از زمانی که درس عشق را از مکتب شمس تعلیم گرفت و به دولت عشق به زندگی و دولتی تازه دست یافت،[1] معنایی تازه و واقعی پیدا کرد؛ ازاین‌رو، او در همه‌جا، ازجمله در روزگار خود و روزگاران گذشته، به دنبال نمونه‌های بزرگ عشق و عاشقی می‌گشت. با این نگرش بود که نمونهٔ حقیقی عاشقی را که به انتها یعنی فنا و جانبازی و شهادت منجر شده بود، در شهدای عاشق عاشورایی جست‌وجو کرد، و رهبر و سردستهٔ آن عاشقان را الگویی از عاشقی و نمونه‌ای زنده و جاوید و مثال‌زدنی از عارفان عاشق، و جانبازان پاکباز معرفی کرد. الگویی که حکایت از او می‌توانست حکایتی بی‌نظیر و تجربه‌ای بسیار درس‌آموز از هنر و آزمون عشق‌ورزی و غایت و نهایت آن باشد.

سومین عامل که خود در پیوند با موضوع عشق و عاشقی است، به شیوهٔ سخن‌گویی و القای معرفت در نزد مولوی مربوط می‌شود. یعنی شیوهٔ معمول سرود و سخن‌گویی و معرفت‌آموزی او

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

جز این نبود که سرّ دلبران را در حدیث دیگران و آیینهٔ حکایات و روایات عاشقان دیگر ببیند و بگوید. به‌تعبیر او یار آیینه است و یار عاشق و عارف، آیینهٔ یار عاشق و عارف دیگر است،[۲] ازاین‌رو تصویر واقعی عاشقان - بی کم و کاست - در عاشقان و دلدادگان و دلبران دیگر، به‌خوبی بازنموده می‌شود.[۳]

حماسه و حکایت کربلا، در قرائتی عارفانه، حماسه و حکایت عشق، دلدادگی، دلبردگی، وفاداری، ایثار، جانبازی و پاکبازی بود که تصویر، توصیف و بیان همهٔ این موارد، می‌توانست برای دیگر سالکان دوستدار عشق و جانبازی و پاک‌بازی و حقیقت‌جویی، درس‌آموز و نکته‌آموز باشد.

با این نگاه، امام حسین(ع) رهبر واقعهٔ کربلا، امام آزادی بود که از هستی ظاهری، و از قید تن، قید دنیا و صورت‌های آن، قید هوا و هوس، قید زمین و زمان، و دیگر قیودی که آدمی را از آزادی و رهایی و پرواز مانع می‌آیند، رها شده، و این آزادی را به دولت عشق و شهادت یا مرگ اختیاری آگاهانه و هدفمند به‌دست آورده بود:

شیر دنیا جوید اشکاری و برگ　　شیر مولا جوید آزادی و مرگ
چون که اندر مرگ بیند صد وجود　　همچو پروانه بسوزاند وجود
(مثنوی، دفتر۱، ابیات: ۳۹۶۶-۳۹۶۵)

به‌تعبیر مولوی، شیر حق آن است که از صورت‌ها برهد و از قید هوا آزاد گردد و در بند وجود خود نماند که البته گروه عاشق عاشورایی شیرمردانی از این دست بودند، و ازاین‌رو بعید نیست که این گروه مخصوص هم مورد احترام و توجه اهل زمین باشند، و هم از دید آسمانیان غایب نگردند بلکه قدر ببینند و در صدر بنشینند:

کان گروهی که رهیدند از وجود　　چرخ و مهر و ماهشان آرد سجود
(مثنوی، دفتر۱، بیت:۳۰۰۳)

ازاین‌روست که توجه و یادکرد مولوی از شهدای کربلا و امام حسین(ع) و خاندان پاک رسالت در جای‌جای آثارش جلوه‌گر است و در موارد و مواضع متعدد، به‌اقتضای مقام و کلام، پند و پیام ویژه‌ای از آن شهیدان عاشق می‌آموزد و به مخاطبان حاضر و غایب خود می‌آموزاند.

نگارنده می‌کوشد با کشف و شرح اندیشه‌های گوناگون مولوی دربارهٔ امام حسین(ع) و شهدای دیگر، به تبویب، تبیین و تحلیل این واقعه از دیدگاه او بپردازد و مقام شهید و شهادت را از دیدگاه

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

عرفانی و عاشقانهٔ او تفسیر کند؛ و به دنبال این مباحث به ارائه تأمل و تفسیری تازه از غزل عاشورایی مولوی بپردازد که حتی‌المقدور با دیدگاه‌های عرفانی و عاشقانه او هم‌سو و هم‌سنخ باشد.

امام حسین(ع) و عاشورا در اشعار مولوی

الف. کلیات شمس

مولوی در اشعار خود به‌ویژه *کلیات شمس*، بارها از حضرت امام حسین(ع) نام برده و از مرام و شخصیت آن حضرت، به صور مختلف تجلیل کرده است. یکی از صوری که از آن حضرت سخن آمده در صورت‌های بلاغی- ادبی، به‌ویژه تشبیه است. در کلام او «دل» که همهٔ موجودی یک عارف است به حسین(ع) تشبیه می‌شود و درتقابل با آن «فراق» که دشمن‌ترین و تلخ‌ترین امر نزد عاشق عارفی مثل مولوی است، به یزید مانند می‌گردد:

دلست همچو حسین و فراق همچو یزید شهید گشته دوصد ره به دشت کرب‌وبلا

(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۲۳۰)

او معشوق (و جایگاهش) را حشرگاه هر حسین می‌داند و معتقد است که هر کس که آتشی از عشق در جان داشته باشد مثل حسین(ع) زخم می‌گیرد و مثل حسن(ع) جام می‌نوشد، تمثیل و تشبیهی که دو بار در دیوان او آمده است:

هرک آتش من دارد او خرقه ز من دارد زخمی چو حسینستش جامی چو حسن دارد

(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۶۰۴و ۶۲۶)

تصویری که ظاهراً از شاعر جان‌آگاه و پیشرو خود یعنی حکیم سنائی غزنوی اخذ کرده است.[۴]

مولوی حتی در جایی خود را به حسین(ع) مانند می‌کند و خطاب به غم که آن را به یزید تشبیه می‌کند، می‌گوید:

شب مرد و زنده گشت حیات‌ست بعد مرگ ای غم بکش مرا که حسینم تویی یزید

(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۸۷۹)

در بیتی نیز عشق شمس تبریزی را به حضرت مرتضی علی(ع) مانند می‌کند و می‌گوید: «چون حسینم خون خود در زهرکش همچون حسن» (مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۱۹۴۳). او همچنین معشوق خود را روشنی چشم حسین(ع) می‌داند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

از ناز برون آی کزین ناز به ارزی تو روشنی چشم حسینی نه یزیدی
(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۳۱۳۶)

ماجرای کربلا نیز بارها در آثار مولوی اشاره شده و درس‌ها و اشاراتی از آن گرفته و یا نکاتی استنباط شده است.[۵]

مولوی در غزلیات خود زیباتر و حماسی‌تر از هر جای دیگر در غزل: «کجایید ای شهیدان خدایی» (مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۲۷۰۷) از کربلا و شجاعت و شهامت و شهادت حسین(ع) و یارانش سخن به میان آورده است که ما به تفصیل در بخش دوم این گفتار بدان می‌پردازیم.

ب. مثنوی

در کتاب شریف *مثنوی* نیز این ارادت و علاقه به آل رسول و امام حسین(ع) بیان شده که صریح‌تر از جاهای دیگر در دو موضع از دفتر دوم و ششم است؛ یک مورد آن ضمن اشاره به ظلمی است که به شریفی (سیدی) صورت می‌گیرد:

با شریف آن کرد مرد ملتجی که کند با آل یاسین خارجی
تا چه کین دارند دایم دیو و غول چون یزید و شمر با آل رسول
(مثنوی، دفتر۲، ابیات: ۲۲۰۴-۲۲۰۳)

موضع دیگر که مفصل‌تر است (داستانی ۲۸ بیتی) ماجرای شاعر و شیعهٔ حلب در روز عاشوراست که از جنبه‌های متعددی قابل بحث و تحلیل است. ابیات آغازین آن چنین است:

روز عاشورا همه اهل حلب باب انطاکیه اندر تا به شب
گرد آید مرد و زن جمعی عظیم ماتم آن خاندان دارد مقیم
ناله و نوحه کنند اندر بکا شیعه عاشورا برای کربلا
بشمرند آن ظلم‌ها و امتحان کز یزید و شمر دید آن خاندان
نعره‌هاشان می‌رود در ویل و دشت پر همی‌گردد همه صحرا و دشت
(مثنوی،دفتر۶، ابیات: ۷۸۱-۷۷۷)

مولوی پس از بیان این مطالب، به ماجرای آمدن شاعری غریب و بی‌خبر به شهر حلب در روز عاشورا اشاره می‌کند که پس از دیدن این واقعه، به دنبال کشف ماجرا می‌شود تا به گمان خود با دانستن ماجرای ماتم عزیز تازه ازدست‌رفته مرثیه‌ای بسازد، که در پاسخ به او، یک نفر – از اهل

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

عزا- او را به سبب غفلت از ماجرای عاشورا دشنام می‌دهد و به شهرت عزای حسین(ع) اشاره می‌کند.

در اینجا شاعر باقبول بزرگی و شهرت ماتم امام حسین(ع) که حتی چشمِ کوران و گوشِ کرّان نیز این خسارت و حکایت را دیده و شنیده (رک: مثنوی، دفتر۶، ابیات: ۷۹۴-۷۹۳) در طعن آن گروه نکاتی بیان می‌دارد که بحث‌انگیز است؛ ازجمله می‌گوید مگر شما خفته بودید که خبر واقعه دیر به شما رسیده است، و اینکه لازم است شما بر خود عزا کنید که در غفلت بوده‌اید نه بر آن بزرگانی که پادشاهان دین بوده‌اند و نیازی به گریه و زاری ما نداشته و ندارند:

...خفته بودستید تا اکنون شما — که کنون جامه دریدید از عزا
روح سلطانی ز زندانی بجست — جامه چه درانیم و چون خاییم دست
چون که ایشان خسرو دین بوده‌اند — وقت شادی شد چو بشکستند بند
سوی شادروان دولت تاختند — کُنده و زنجیر را انداختند
روز ملک است و گش و شاهنشهی — گر تو یک ذره ازیشان آگهی
ور نیی آگه برو بر خود گِری — زانکه در انکار نقل و محشری
بر دل و دین خرابت نوحه کن — که نمی‌بیند جز این خاک کهن
ور همی‌بیند چرا نبود دلیر — پشت دار و جان سپار و چشم سیر
در رخت کو از می دین خرّمی — گر بدیدی بحر کف کو کف سخی
آنکه جو دید آب را نکند دریغ — خاصه آن کو دید آن دریا و میغ

(مثنوی، دفتر۶، ابیات:۸۰۵-۷۹۵)

بررسی و تحلیل داستان

در نکاتی که در این داستان از زبان شاعر گفته می‌شود نوعی همدلی ازسوی مولوی دیده می‌شود، و چنان‌که بر آگاهان مثنوی‌شناس پوشیده نیست، صاحب *مثنوی* غالباً افکار و اندیشه‌های خود را از زبان قهرمانان داستان‌هایش حکایت و روایت می‌کند[۶] و این کار را با دخل و تصرف بسیار در متن داستان عملی‌تر می‌سازد، چنان‌که در بسیاری مواضع از نوع بیان مولوی، که سبک ویژهٔ اوست، به

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

آسانی نمی‌توان بین گفتار شخصیت داستانی، و گفتار و بیان راوی آن تفکیک قائل شد. در برخی داستان‌ها

گفتگوهای مفصل میان شخصیت‌ها را مولوی خود افزوده و بسط داده است، و ساختار و اندوخته‌های ذهن اوست که آن را پیش می‌برد و در هرجا نتایجی را که خود می‌خواهد و یا مناسبت‌های کلام اقتضا می‌کند در میان می‌آورد (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۲۶۲).

گاه نیز آرا و اندیشه‌های

بعضی از طرف‌های گفت‌وگو به‌وسیلهٔ خود مولوی تأیید می‌شود، اما غالباً معلوم نیست از زبان شخصیت‌های طرف گفت‌وگو نقل می‌شود یا از زبان مولوی؛ و بدین ترتیب تغییر بی‌قرینهٔ متکلم منجر به ابهام می‌شود (پورنامداریان، ۱۳۸۰: ۲۷۱).

مولوی از قول آن شاعر ناشناس، نگاهی ویژه به واقعه دارد و به برداشتی تازه از ماجرای کربلا اشاره می‌کند که از زوایایی- همه‌جانبه و درون‌مذهبی- قابل قبول ننماید، اما در سطح و معنایی دیگر قابل تأمل و پذیرفتنی جلوه می‌کند که البته بحث مفصّل آن از گنجایش این مقال بیرون خواهد بود. باری، سخن مولوی از قول شاعر غریب مسافر که لحنی انتقادی دارد چند نکته است:

اول آنکه امام حسین(ع) و یارانش سلاطینی دینی بوده‌اند که با استقبال از شهادت، روحشان را از زندان این جهان آزاد کرده‌اند؛

دوم: کسانی که از احوال و آزادی این خسروان دین آگاهند به‌جای جامه‌درانی و دست‌خایی، باید شادی کنند؛ چرا که وقت جشن و شادی و پادشاهی ایشان است؛

سوم: از این واقعه باید برای احوال دینی و دنیایی خود الگو گرفت و درس ایمان حقیقی به آخرت، دنیاگریزی، دلیری، جان‌سپاری، قناعت و سخاوت آموخت نه آنکه عامیانه و عادتی و تقلیدی با دیگران همراه گشت و از اسرار واقعه غفلت ورزید.[۷] با توجه به این سخنان شاعر که جناب مولوی بیان و برداشت او را با لحنی همدلانه نقل می‌کند، عاشورائیان نیازی به گریه و زاری و عزاداری دیگران ندارند؛ زیرا آنان از زندان جسم و تن رهیده‌اند، و به این سبب، به شاهی و شادی عظیمی دست یافته‌اند، ازاین‌رو، روز شهادتشان همان روز شادی آن‌هاست و اگر گریه و عزایی لازم است گریه بر خویشتن است که در خواب و غفلت مانده و از ایشان درسی در جانبازی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

و پاک‌بازی و آزادی نیاموخته‌ایم، غفلتی که خود مصیبتی بزرگ و سببی بر عزا و ماتمی حقیقی است. نکتهٔ اختلافی که از بیان شاعر و لحن هم‌نوای مولوی برمی‌آید آن است که آیا روز جشن و شادی آن بزرگان، برای دیگران هم می‌تواند موجبی برای جشن و شادی و سرور باشد؟

دربارهٔ درس‌گیری از نهضت عاشورا در میان شیعیان دین‌شناس (نه برخی عامیان) اختلافی نیست؛ آنان یکی از درس‌های حقیقی و اصلی مکتب و نهضت حسین(ع) را بیداری و آگاهی می‌دانند، چنان‌که در زیارت اربعین نیز فلسفهٔ قیام و شهادت حضرت، بیداری بندگان خداوند از جهالت و سرگشتگی ضلالت معرفی شده است[۸] و قصد از گریه و عزاداری برای آن بزرگان نیز از شدت ستم‌های وارده بر آنان و حقانیت و مظلومیت و غم هجران آنان است، و به‌ویژه عزاداری و ابراز عشق و علاقه به حضرت امام حسین(ع) هم جزو سفارش‌های اکید پیامبر اسلام(ص) بوده و هم به تعبیر قرآن تنها اجر رسالت نبی بزرگوار، اظهار دوستی و مودّت به ذی‌القربای ایشان است (رک: شوری: ۲۳). افزون‌براین در این عزا و گریه‌ها، درس‌ها و فواید بسیاری برای تبلیغ و زنده داشتن دین و مفاهیم، احکام و اخلاق عاشقانه و باطنی آن است، و عزاداری و تکرار و تعدد آن، شیوه‌ای است برای ابراز محبت و شوق به شهادت و رشادت و نیز هم‌سنخی با آن بزرگان و الهام گرفتن از عمل و اخلاق و گفتارشان، و درنتیجه موجب تجدید روحیهٔ عدالت‌طلبی و آزادی‌خواهی و ظلم‌ستیزی می‌شود (رک: صادقی، ۱۳۸۸ : ۲۰۳-۲۰۲).

> *شیعه برای بالندگی دین و اسلام، به منظور آشکار کردن ظلم و عدل، و حقّ و باطل، خاطرهٔ حسین(ع) و شهیدان کربلا را که در راه او و در راه اسلام دست از جان برداشتند، بر زبان می‌آورند، گریه می‌کنند و اشک می‌ریزند و مجالس سوگواری برپا می‌دارند و خیرات و احسان می‌کنند* (گولپینارلی، ۱۳۷۴، ج۳ :۵۶۳).

بنابراین گریه و عزا برای آن است که چرا ما از آن سعادات و مقامات و کرامات دور و بی‌نصیب مانده و هم‌اکنون نیز همچنان در دوری و بیگانگی به‌سر می‌بریم، وگرنه صرف گریه و عزای بدون شناخت و شعور، و بدون توجه به مقام و مرام و پیام شهدای کربلا مطلوب و محبوب نبوده و از ناحیهٔ بزرگان دین سفارشی بدان کار نشده است.

افزون‌براین، نگاه و برداشت مولوی که از زبان شاعر نقل شده، ازجهاتی، حتی در میان قدمایِ علمایِ شیعه نیز سابقه دارد. برای نمونه سیدابن‌طاووس که از معاریف و مواثیق دانشمندان و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

نویسندگان شیعه در قرن هفتم است و ازقضا هم‌روزگار مولوی است، در مقدمهٔ کتاب مشهور و معتبر *لهوف* که دربارهٔ واقعهٔ عاشورا نگاشته، کم‌وبیش نظر مشابهی را از جانب خود و با اشاره به شعری از سید مرتضی نقل می‌کند که خواندنی و قابل دقت و تأمل است:

لهم جسوم علی الرمضاء مهملة و انفس فی جوار اللّه یقریها

کأنّ قاصدها بالضرّ نافعها و انّ قاتلها بالسّیف محییها

(ابن‌طاووس، ۱۳۴۸: ۷۴)

اجسادشان بر بستر ریگزار در خفته و جان‌هایشان میهمان جوار خداوند است، گوئیا آن که در پی اضرارشان بود نفع رسانده، و کشنده‌شان با شمشیر زنده‌کننده‌شان بودند.

او پس از تمهیدی مناسب می‌نویسد:

در نزد آنان شادمانی وصول به دار بقا را می‌بینی و در چهره‌شان اثر شفقت مشفق به گاه دریافت اخطار لقای او را می‌نگری. همواره اشتیاق‌هاشان در آنچه ایشان را به مراد او نزدیک سازد رو به فزونی است و خوش‌رویی آن‌ها با آمدوشد به درگاه ربوبی همراه است، و گوش‌های آنان برای استماع اسرار او شنوا، و دل‌هایشان شادمان از شیرینی و حلاوت ذکر و یاد اوست. خدا به‌اندازهٔ تصدیق ایشان بر آنان تحیّت فرستاده از نزد خود آنان را عطای نیکوی آکنده از مهر می‌بخشد. پس چه ناچیز است در نگاه ایشان هر آنچه که آنان را از ساحت جلال او بازدارد، و چه آسان است بر آنان رها کردن هر آنچه آنان را از وصالش دور می‌کند، تاآنجاکه لذّت و تمتّع آنان در اُنس با این کَرَم و کمال است، و خدا برای آبد آنان را در جامهٔ فخیم مهابت و جلال درآورد. و چون بدانند که زندگی آنان مانع از دستیابی بدین خواست والاست و بقایشان در دنیا مانع میان آنان و اکرام اوست، لباس زیستن در دنیا از تن برون فکنند و کوبه لقای او را بکوبند، و با بذل جان و روان در این راه و عرضه بر شمشیر و تیر به لذّت رسند و متلذّذ گردند. و این تشریف اعلی است که جان‌های شهدای طفّ (کربلا) را تا جایی به بالا می‌کشاند که در بذل جان و استقبال از مرگ بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و ابدان مقدّسه‌شان آماج تیرها و شمشیرها می‌گردد... و اگر نبود امتثال فرمان کتاب و سنّت که باید برای ناپدید شدن و محو اعلام هدایت و تأسیس حکومت غوایت و گمراهی - حکومت بنی‌اُمیّه - و تأسّف بر از دست دادن این سعادت، و تلهّف و افسوس بر

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

این‌گونه شهادت‌ها و غروبِ این کواکب تابان به لباس عزا و مصیبت درآییم، هر آینه زیبنده بود که برای این نعمت بزرگ کسوت مسرّت و شادمانی بر تن کشیم. و چون در این عزاداری رضایت سلطان معاد (پروردگار)، و هدف بندگان نیک نهفته، لذا ما در لباس عزا درآمده هماره آب در دیده می‌گردانیم، سخن ما با چشممان این است که در مصائب کربلا پیاپی بگری، و با دل‌ها می‌گوییم که: همچون زنان فرزند مُرده ناله سرده (ابن‌طاووس، ۱۳۸۰: ۷۵- ۷۳).

در این جملات، هم از شادمانی و اشتیاق و خوش‌رویی و لذت عاشورائیان از وصول به دار بقا و لقای حق و دنیاگریزی و شهادت‌طلبی سخن رفته، و هم از منفعت و سعادتی که از راه شهادت نصیبشان گشته بحث شده است. به‌ویژه تعبیر سیدابن‌طاووس که می‌نویسد: «**والا کنا قدلبسنا لتلک النعمة الکبری أثواب المسرة و البشری**» (ابن‌طاووس،۱۳۸۰: ۷۵) بسیار توجه برانگیز و درعین‌حال هم‌سنخ با تحلیل و نگاه عرفانی مولوی است.

اما اختلاف دیدگاه ازآنجاست که درنهایت وظیفهٔ ما چیست و دربرابر این واقعه در ظاهر چه واکنشی باید از خود نشان دهیم. سیدابن‌طاووس و شیعیان و هم‌مسلکانش برای نیل به فواید و کارکردهای شخصی و اجتماعی پیش‌گفته، درعین آگاهی از نعمت‌ها و شادی‌های این واقعه، به لباس عزا و مصیبت درمی‌آیند، اما در دیدگاه شاعر غریب – همچنان‌که مرامِ مختارِ مولوی و پیروانش در عزای خویش و یاران چنین بود- ظاهراً پوشیدن لباس شادی ترجیح دارد و باید آن روز را – چون روز شروع شادی، آزادی، سعادت و شهادت آن بزرگان بوده – به شادی و سرور گذراند، و درعوض، بر احوال ناگوار خویش که با غفلت و بی‌نصیبی سپری می‌شود گریست و بدان خاطر مجلس عزا و ماتم برپا کرد.

البته در این نظر مولوی که آن بزرگان نیازی به گریه دیگران ندارند، و درعوض باید بر احوال غافلانه و منکرانه و دل و دین خراب خود که در انکار معاد است گریه و نوحه کرد و نیّت خود را در گریه و عزا تغییر داد و به وجوه دیگر واقعه نیز توجه باید داشت اختلاف نظری نیست، اما اینکه آن روز را روز جشن و شادی نیز فرض کنیم، نظری است که برای ناآشنایان با مرام و کلام مولوی کمی غریب و ساختارشکنانه می‌نماید.[۹]

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

گفتنی است که شاعر یا مولوی شاعر، در این بیان انتقادی خود- که درمجموع طرحی شاعرانه دارد و شعر نیز بیشتر با اغراق یا غلو همراه است - همهٔ ابعاد ماجرا را ذکر و شرح نکرده و بر جنبه‌های خاصی تأکید داشته است. ازسوی‌دیگر، دیدگاه الهی و معرفت‌شناسانه و درجه دوم مولوی هم، چنین اقتضائی دارد؛ یعنی از دیدی دیگر روز عاشورا هم روز جشن انسانیت و انسان‌های سعادتمند است و هم روز عزای آدمیان غافل و منکر و ستمگر که بویی از انسانیت و اخلاق و دین نبرده‌اند.

بنابراین مولوی منکر چهرهٔ عاطفی ماجرای عاشورا نیست، چون این حسّ و حماسه و بیان تحریک‌آمیز و مشتاقانه که در شعر او موج می‌زند، نشانهٔ نگاهی عاطفی در کنار نگاهی عرفانی و عقلانی به ماجرا نیز هست، هرچند با نقدهایی همراه شده که خود قابل تأمل و بررسی مستقل است.

در غزل عاشورایی مولوی که در بخش آخر مقال بدان می‌پردازیم نیز نوعی نگاه عاطفی یا عزاداری عاشقانه و حسرت خوردن و اسف بردن بر فقد ظاهری آن شهیدان زنده حس می‌شود.[۱۰] اما اصل سخن که از فحوای اشعار برمی‌آید آن است که اکتفا به گریه و عزاداریِ صرف و محروم ماندن از درس‌های بسیاری که در این منشور بزرگ اخلاق، عرفان، حماسه، و دین‌ورزی عاشقانه و عارفانه وجود دارد، خلاف اهداف و پیام‌های اصلی این رشادت بی‌نظیر تاریخی است. رشادت و شجاعتی که در جغرافیای انسانیت یگانه مانده و تا همیشهٔ تاریخ و برای همهٔ آدمیان، به‌قدر درک و ظرف معرفتشان الگوبخش و درس‌آموز است، و متفکران و آزادگان و عاشقان کهنه‌کار را نیز مکتبی نوآیین و و میزانی همیشگی خواهد ماند.

به‌تعبیردیگر، حماسهٔ حسین(ع) و یارانش چنان عظیم و درس‌آموز و ذووجوه است که بر هر قوم و مذهب و شخصی می‌تواند تجلیات و چهره‌های خاصی بنماید و درس‌های ویژه‌ای بدهد که با دیگری متفاوت باشد. آن امام(ع) چنان‌که در روایات آمده، چراغ هدایت و کشتی نجات است،[۱۱] که هر کس با هر قصد و چشمداشت و رویکردی از این چراغ بهره گیرد و وارد این کشتی نجات و سعادت شود پسندیده و مبارک و حیات‌بخش است.

شرح و تحلیل غزل عاشورایی مولوی

کجایید ای شهیدان خدایی بلاجویان دشت کربلایی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

کجایید ای سبک‌روحان عاشق پرنده‌تر ز مرغان هوایی
کجایید ای شهان آسمانی بدانسته فلک را درگشایی
کجایید ای ز جان و جا رهیده کسی مر عقل را گوید کجایی
کجایید ای در زندان شکسته بداده وام‌داران را رهایی
کجایید ای در مخزن گشاده کجایید ای نوای بی‌نوایی
در آن بحرید کاین عالم کف او است زمانی بیش دارید آشنایی
کف دریاست صورت‌های عالم ز کف بگذر اگر اهل صفایی
دلم کف کرد کاین نقش سخن شد بهل نقش و به دل رو گر ز مایی
برآ ای شمس تبریزی ز مشرق که اصل اصل اصل هر ضیایی

(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۲۷۰۷)

الف. نکات کلی غزل عاشورایی

اشاره‌ای به درستی انتساب غزل (از دید سبک‌شناسی)

شاعران عارف اولیه، کم‌تر شعری در ستایش شهیدان سروده‌اند، و غزلی با این کم و کیف را می‌توان از افتخارات شاعری و فکری جناب مولوی به‌شمار آورد که حاکی از شجاعت و شهامت و سنخیت روحانی داشتن این شاعر و متفکر بزرگ با آن انسان‌های آزاد و روح‌های پاک است.

مادح خورشید مداح خود است که دو چشمم روشن و نامرمد است

(مثنوی، دفتر۵، بیت:۹)

غزل مورد بحث بی‌شک از جناب مولوی است؛ چرا که در همهٔ نسخه‌های *کلیات شمس* وارد شده و نیز محققی در انتساب آن تردید نکرده است، و هم از دید علم سبک‌شناختی، یعنی از دیدگاه‌های مختلف زبانی، ادبی و محتوایی با سبک او در غزل‌های دیگر و همچنین با ابیات *مثنوی* هماهنگی، همسویی و تناسب ظاهری و باطنی دارد. دراین‌باره از دیدگاه زبانی، چه از نظر انواع موسیقی بیرونی و درونی شعر (وزن تند و ضربی و تکرارهای بلاغی لفظی) و چه واژگانی، (با کلیدواژه‌هایی مانند: عشق، آزادی، بحر، بلا ، صفا و ضیا، و ترکیباتی مانند: بلاجو، سبک‌روح، و واژگان قدیمی مانند: آشنا، هلیدن، شدن) و چه کاربردهای دستوری قدیم یا خاص (مانند: بدانسته، بداده، پرنده‌تر)؛ و از دیدگاه ادبی مثل نوع ادبی خاص شعر (حماسه عرفانی)، خطاب‌های زیاد و

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

مؤثر، تشبیهات و استعارات بدیع و بی‌نظیر، کنایات نو و مخصوص، جاندارانگاری وسیع، متناقض‌نمایی (نوای بی‌نوایی)؛ و از دیدگاه فکری و محتوایی عناصری مانند: بی‌کرانگی هستی و حرکت و حیات آن، خدااندیشی و اصل‌گرایی، عشق‌گرایی و کمال‌اندیشی، شادی‌گرایی، هدفمندی حیات و اراده و آزادی آدمی، مرگ‌دوستی و آخرت‌گرایی، بلادوستی، دنیاگریزی، خاموشی‌دوستی و روحیهٔ حماسی شاخص و نمایان است، و همگی این موارد مبیّن و مؤیّد سبک خاص و فردی مولوی در *غزلیات شمس* است (رک: شفیعی کدکنی، ۱۳۸۸: ۴۷ – ۴۶).

مذهب گویندهٔ غزل و حقیقت‌جویی او

توجه به این نکته که این شعر حماسی- عرفانی یا مدحی- مرثیه‌ای که با صداقت و صمیمیت، توسط عالمی سنّی و در بین جماعتی نامعتقد و گاه متعصب سروده شده نیز قابل توجه و تأمل و دقت است که درعین‌حال، شگفت‌انگیز و شهامت‌مندانه نیز هست.[۱۲] توجه به این نکته هم اهمیت شعر و محتوای آن را مضاعف می‌کند و هم توجیهات و برداشت‌های تازه و مخصوص و گاه غیرمعمول آن را درک‌پذیر می‌کند. نیز مقام معنوی و شاعری مولوی نیز بر غنا و زیبایی و تأثیر شعر می‌افزاید و از روحیهٔ حقیقت‌جو و فرامذهبی یا غیر تعصب‌آمیز او حکایت می‌کند و درنهایت، سبب تأثیر بیش‌تر شعر در مخاطب خاص یا عام می‌شود.

شور و شوق و لطافت و صمیمیت خاصی که از کلام شاعر برمی‌آید نیز افزون‌بر اینکه در جلب عواطف مخاطب بسیار مؤثر است، از حال و قال و عقاید اخلاقی- عرفانی و حتی اجتماعی گوینده نیز حکایت می‌کند؛ یعنی این نوع تعریف و توصیف از شهدای کربلا نمی‌تواند از روحیهٔ ظلم‌ستیز و اجتماعی مادح آنان حکایت نکند، چرا که مدح شهدای راه حق و حقیقت نشانهٔ دوستی و نزدیکی شاعر با راه و آرمان آن شهیدان است.

نوع ادبی شعر

دربارهٔ نوع شعر مورد بحث باید گفت که می‌توان آن را حماسه‌ای عرفانی در قالب غزل دانست که در شعر مولوی نمونه‌های متعددی دارد. درواقع مولوی در قالب و نوع غنایی به بیان حماسی برخی از افکار و عقاید خود و مدح حماسه‌آفرینان بزرگ دین و آرمان پرداخته است. او در این راه هم از نظر موسیقایی و هم از نظر فکری و ادبی از امکانات و عناصر شعر حماسی بهره گرفته است؛ برای نمونه موسیقی تند و ضربی یا خیزابی (شفیعی کدکنی، ۱۳۶۸ :۳۹۳)، خطاب‌های زیاد، و واژه‌هایی مانند

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

شهادت و شکستن و رهایی، و نیز آسمان و دشت و عالم و بحر (مظاهر بزرگ هستی و عرصه دوعالم) از نشانه‌های بیان حماسی اوست (رک: شمیسا، ۱۳۸۳: ۱۲۴- ۱۲۱؛ حسین‌پور، ۱۳۸۵: ۳۳-۲۳). شاید شعر مورد بحث حماسی‌ترین و شورانگیزترین شعر کهن فارسی دربارهٔ واقعه عاشورا باشد.

لحن و بیان خاص شعری

این غزل دارای لحن‌های مختلفی است که از نظر علوم بلاغی، به‌ویژه علم معانی قابل توجه است. شش بیت اول غزل، با تکرار واژه «کجایید» جنبهٔ پرسشی و انشایی یافته است، البته درضمن این پرسش‌ها که با خطاب‌های مختلف همراه گشته، خبرهای ضمنی زیادی دربارهٔ شهیدان خدایی و بلاجویان دشت کربلایی به گوش و هوش خواننده یا شنوندهٔ شعر رسانده می‌شود. این پرسش‌ها و تکرارشان بیش‌تر کارکرد ادبی- بلاغی دارد، کاری که در اشعار مرثیهٔ دیگر هم دیده می‌شود، و از آن راه هم توجه مخاطب جلب می‌شود و هم به عشق و اشتیاق درونی گوینده برای دیدار عاشق و شهید (انسان‌های کامل) اشاره می‌کند و هم بر عظمت و اهمیت حادثه تأکید می‌گردد - شیوه‌ای که شاعر مشهور شیعی و عاشورایی یعنی محتشم کاشانی نیز در بندهای مختلف ترکیب‌بند عاشورایی و ارجمند خود انجام داده و با طرح پرسش به شیوهٔ انکاری یا تجاهل‌العارف و تکرار آن، بر بلاغت و زیبایی و تأثیر شعر خود افزوده است. در شعر مولوی این تکرار به‌ویژه برای جلب توجه مخاطبان اصلی و فرعی است و تأکیدکننده و بیانگر این نکته است که شهیدان از جا و مکان معمول بسی فراترند و اگر در چشم ظاهر و اهل ظاهر دیده نمی‌شوند و جایی ندارند از ضعف بینایی و بینش بینندگان است که جز آنچه در جا باشد نمی‌بینند و به غیر از امور ظاهری باور ندارند.

افزون‌بر لحن پرسشی و تکرار آن، در غزل تنوع الحان و تغییر الحان از حالت انشائی و سؤالی به حالت خبری (و جوابی)، و از خبری به امری و خطابی (استفاده از صنعت التفات) دیده می‌شود که بر زیبایی صوری و معنایی شعر افزوده است.

انتخاب موسیقی مناسب (وزن و ارکان کوتاه و سه لختی: مفاعیلن مفاعیلن فعولن) و حضور لحن موسیقی شاد و تند و سیلابی نیز در غزل مورد بحث قابل توجه و دقت مضاعف است. این الحان تند و ضربی که اقتضای بیان و سبک حماسی است معرف حماسه‌آفرینی دلیرانهٔ شهدای کربلا هم هست که با عشق و آگاهی، و رضایت و شادی سر و جان را در راهی نهادند که خود اختیار کرده بودند.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

ب. نکاتی دیگر در شرح و تحلیل غزل

در ابتدا بگویم که تفسیر و تحلیل حاضر، تنها یک تفسیر و تأویل از ابیات مولوی است. تفسیر و برداشتی که سعی شده با زبان و بیان مولانا در *مثنوی* و *دیوان* هماهنگ و هم‌سنخ باشد، و واقعهٔ عاشورا و شهادت حسین(ع) و یارانش را تفسیر و تحلیلی عرفانی کند.

این غزل در وصف و مدح و اشتیاق دیدار کسانی است که افزون‌بر پیکار درون، قهرمان پیکار در بیرون نیز بوده‌اند. بنابراین توصیف و تحمید آنان که به لحن و زبانی حماسی صورت می‌گیرد، خودبه‌خود بزرگداشت جهاد بیرونی نیز محسوب می‌گردد، هرچند که در نظر مولوی، به تأسی از کلام نبوی جهاد درونی، سخت‌تر، بزرگ‌تر و مهم‌تر از جهاد بیرونی است.[۱۳]

مولوی در بیت اول این غزل، از کسانی سخن می‌گوید که بلاجویند و به دنبال بلا رفته‌اند. کسانی که بلا را می‌خرند و می‌جویند و از رنج و بلا، گریزی ندارند،[۱۴] شهیدان همچنین‌اند، جان خود را در معرض بلا می‌گذارند و از نظر شاعر، نمونهٔ بارز شهید خدایی شهدای کربلایند، شهیدان و بزرگانی که شهادتشان مدرس عاشقان و عارفان شده است و خود عاشقان و جانبازان نمونهٔ تاریخ گشته‌اند. او در این شعر از خیل عظیم شهیدان عاشق، آنان را نمونه دانسته و به عنوان الگو انتخاب و معرفی کرده است.

در بیت دوم از سبک‌روحان عاشق و پرندگان حقیقی سخن گفته است. سبک‌روحی ، عاشقی و پرندگی خود از اوصاف شهیدان واقعی است و درس‌های عشق را هم باید در مکتب عاشقان شهید آموخت.[۱۵] عشق اگر درس شجاعت و سخاوت و جانبازی و مردانگی و بی‌پروایی و رهایی می‌دهد، همهٔ این درس‌ها در رفتار و گفتار عاشقان شهید جلوه‌گر است.

اوصاف عاشقان با اوصاف شهیدان نسبت و نزدیکی و همانندی دارد. شهیدان عاشق شهادت، و عاشقان نیز دوستدار شهادت و جان باختن هستند. عاشقان جان خود را از تعلقات سبک می‌کنند و با ایثار آن قابلیت پرواز می‌یابند. به‌تعبیردیگر، جان این عاشقان سنگین و بر زمین مانده و خاکی نیست. آنان پرندگانی هستند که از پرندگان زمینی سبک‌تر و سبکبارتر و پرنده‌ترند، چرا که پرواز پرندگان زمینی تا آسمان زمین است، اما پرواز ایشان تا عرش یا آسمانِ آسمان وآسمان عقل و جان و جهان است، و به‌سوی آسمان‌های دیگری عروج و خروج کرده‌اند.

آن کسی را کش چنین شاهی کشد سوی بخت و بهترین جاهی کشد

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

...نیم‌جان بستاند و صد جان دهد آنچه در وهمت نیاید آن دهد

(مثنوی، دفتر۱، ابیات:۲۴۵ و ۲۴۲)

مولوی در بیت سوم ایشان را «شاهان آسمانی» معرفی می‌کند که محل جولان و فرماندهی و حکومت آن‌ها آسمان و افلاک است.[۱۶] زمینیان زمین‌گیرند و حکومت زمین را فتح و تصرف کرده‌اند، اما ایشان فاتح آسمان‌هایند و بر افلاک و اهل آن حاکمیت دارند، حکومتی که به‌واسطهٔ شهادت و زندگی در نزد حق، الهی و درنتیجه همیشگی و همگانی شده است. ایشان همچنین به سبب پرندگی و آسمانی بودن، آسمان و راه‌ها و درهای آن را می‌شناسند و از آنجا هم خود ورود پیدا می‌کنند و هم دیگران را بدان‌جای بی‌جا فرا می‌خوانند.

ایشان شاه‌اند اما شاهی بی‌لشکر و بی‌مخزنِ ظاهری. شاه حقیقی از دیدگاه مولانا کسی است که بدون اسباب ظاهری شاهی(ازجمله لشکر و مخزن) شاه و بزرگ باشد.[۱۷] شاهی که چنین بی‌تعلق باشد شاهی‌اش از حیطهٔ زمان و مکان فراتر می‌رود و شاه همیشگی و سلطان دین است:

شاه آن دان کاو ز شاهی فارغ است بی مه و خورشید نورش بازغ است

(مثنوی، دفتر۲، بیت:۱۴۶۹)

در ظاهر اسم شاه بر سرشان نیست، اما نور و فرّ شاهی در آسمان با ایشان است. ایشان از مخزن و هستی عار و ننگ دارند، اما صاحب هستی جاودانند.[۱۸]مولوی شهیدان کربلا را سلطانان دین می‌خواند چنان‌که در *مثنوی* نیز امام حسین(ع) را سلطان و خسرو دین معرفی کرده است (رک: مثنوی، دفتر۶، ابیات: ۷۹۷-۷۹۶).

و البته در اندیشهٔ او، این تنها شاهان و شجاعان‌اند که راهی به دیار و بارگاه معشوق دارند:

در ره معشوق ما ترسندگان را کار نیست جمله شاهانند آنجا بندگان را بار نیست

(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۳۹۶)

اندیشهٔ دیگر مولوی دربارهٔ شاه و مولا کسی است که درس آزادی و آزادگی بدهد، خود آن حضرت و پدر و جد آن جناب مولای مؤمنان و امان آزادی‌اند:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد نام خود وان علی مولا نهاد

...کیست مولا آنکه آزادت کند بند رقیت زپایت برکند

(مثنوی، دفتر۶، ابیات:۴۵۴۰و ۴۵۳۸)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

در بیت چهارم می‌گوید که شهیدان از جان و جا، هر دو رهیده‌اند، ایشان نه در قید مکانند و نه در قید لامکان، از مکان و لامکان گذشته و اهل جان و جانان شده‌اند. اینان عقل محض و مجردند و جایشان در جسم و جا و جان نیست. به‌تعبیر مولوی جایشان در دل است:

هر که از جا رفت جای او دل است همچو دل اندر جهان جاییش نیست
(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۴۲۵)

شهیدان عاشق ازآن‌رو صادقانه جان می‌سپارند که با این کار به جانی جاوید دست می‌یابند و به جانان مطلق می‌رسند:

بهر هر کشته او جان ابد گر نبود جان سپردن بر عاشق ز چه آسان شدست
(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۴۲۳)

دنیا در نزد عارفان زندان خوانده شده است و از دیدگاه عارفان همهٔ آدمیان در زندان به‌سر می‌برند، زندان زمان، زمین، جسم، جهان و جهل. در حدیث نیز آمده است: «الدُّنْیَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ فَأَیُّ سِجْنٍ جَاءَ مِنْهُ خَیْرٌ» (محمدی ری‌شهری، ۱۳۶۷، ج۱: ۴۸۲). مولوی در بیت پنجم گفته است که شهیدان زندان‌شکنان‌اند و از این زندان‌ها رهیده و راه رهایی از زندان‌های پیدا و پنهان این عالم را، در عمل، (و با آزادی و رهایی خود) به دیگران نیز درآموخته‌اند.[19] آنان به دولت شهادت، به حیات و پادشاهی غیبی و الهی، و آزادی از رنجیرها و زندان‌های زمینی و جسمی (جوع و ارزانی و گرانی) نایل شده‌اند:

شهید گشته به ظاهر حیات گشته به غیب اسیر در نظر خصم و خسروی به خلا
میان جنت و فردوس دوست مقیم رهیده از تک زندان جوع و رخص و غلا
(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۲۰۳)

...سوی شادروان دولت تاختند کنده و زنجیر را انداختند
(مثنوی، دفتر۶، بیت:۷۹۹)

اما ایشان با شکستن در زندان، اسباب آزادی و رهایی زندانیان وامدار جهان را نیز فراهم کرده‌اند، و نعمت آزادی به برکت جانبازی و شهادت آنان فراهم آمده است.

وامداران را زعهده وارهان همچو باران سبز کن فرش جهان
(مثنوی، دفتر۵، بیت:۲۷۹۶)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

آنان حفره‌ای در زندان عالم گشوده و راهی نشان داده‌اند که هر کس که میلی به رهایی و آزادی داشته باشد راهش آشنا و آشکار شده است.[۲۰]

مولوی (در بیت ششم) ایشان را مخزن‌داران و کلیدداران عالم وجود می‌داند و یا کسانی معرفی می‌کند که به مخزن و معدن عالم رسیده‌اند که با درگشایی خود، دیگران را هم به نوا و نعمت و دولت می‌رسانند. ترکیب متناقض‌نمای «نوای بینوایی» از احوال شگفت‌انگیز عارفانهٔ ایشان حکایت دارد. سخن شاعر نیز در تعریف و تمجید از بزرگان و شور و شواق به دیدار آنانی است که درعین بینوایی ظاهری و اختیاری، خود به دیگران نوا و نعمت (عقل و آگاهی و هستی و آزادی و دیگر نعمت‌های آسمانی و روحانی و جاودانی) می‌بخشند.

ایشان با مرگ‌جویی و استقبال و رضایت از قتل عزت‌مندانه و اختیاری، و خراب کردن خانهٔ تن، به گنج وجود دست یافته‌اند:

مرگ‌جو باشی ولی نز عجز و رنج بلکه بینی در خراب خانه گنج

(مثنوی، دفتر۴، بیت:۲۵۳۳)

مولوی در شش بیت اول این غزل ده بیتی، هفت بار لفظ «کجایید؟» را تکرار کرده است. اما در این تکرار چه نکته یا فایدهٔ ادبی- عرفانی وجود دارد؟

باید گفت که ذکر و تکرار «کجایید» جز تکرار و تأکیدی بر این مطلب نیست که شاعر در اشتیاق دیدار و درک کردن حضور آن بزرگانی است که جانبازان و پاکبازان الگو و نمونهٔ تاریخ بوده‌اند؛ و این بیان تأثیرگذار عاطفی- حماسی، حاکی از تأثری است که شاعر در نبود آنان پیدا کرده و نیز تأسف از اینکه چرا دیگر چنان همت‌های مردانه‌ای پیدا نمی‌شود.

مولوی در همهٔ این ابیات، در جست‌وجوی انسان کاملی (عاشق و شهیدی) است که الگویی برای خود و دیگران باشد. همان انسان کاملی که در غزلی دیگر گفته بود:

دی شیخ با چراغ همی‌گشت گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتند یافت می‌نشود جسته‌ایم ما گفت آنکه یافت می‌نشود آنم آرزوست

(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۴۴۱)

و خود نمونه‌هایی از آن را در چهرهٔ دو شهید بزرگ تاریخ و اسطوره (حضرت علی(ع) و رستم دستان) دیده و به اشتیاق و آرزویشان سروده بود که:

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۴۴۱)

شاعر در بیت هفتم، پاسخ پرسش تکراری خود را بازمی‌گوید که من می‌دانم شما کجا هستید و به کجا رفته‌اید و تاکنون تجاهل‌العارف می‌کردم. می‌گوید شما بزرگان شهید در آن دریایی سیر و شنا می‌کنید که این جهان در قیاس با آن دریا کفی بیش محسوب نمی‌شود. بنابراین شما به دریای پاک غیب و دریای بی‌نهایت حق و حقیقت و توحید واصل شده‌اید، که با فنا در آن دریای وجود به بقای باقی رسیده و مشغول شناگری در دریای توحید شده‌اید، پس این کارتان را بیش‌تر کنید.[۲۱]

همچنین در این بیت التفاتی از غایب به مخاطب صورت گرفته است. این رویگردانی در کلام نیز نشانهٔ احساس نزدیکی و حضور در محضر آن بزرگان و پاکان است.

درس دیگری که از آن آزادگان و شهدای اهل صفا می‌توان آموخت همین درس صفا و رهایی و آزادی از ظواهر و عوارض زودگذر این جهانی است. در نظر شاعر همهٔ صورت‌های این جهانی کف و صورتی بیش نیست و کف نیز از خود وجودی مستقل ندارد، این جهانِ کف‌مانند، خود صورتی از صورت‌های دریای غیب است که برای اهل صفا و عارفان صفاجو، گذر کردن از این ظواهر ضروری است (بیت هشتم).

شاعر در بیت نهم به خود خطاب می‌کند و از اینکه گرفتار یکی از نقش‌ها و صورت‌های کف‌مانند عالم یعنی شعر و سخن شده و از صفا و پاکی دریا و احوال و اوصاف آن، مثل خاموشی[۲۲] و عمق و باطن دور افتاده، ابراز ناراحتی می‌کند، و به خود (و دیگران) خطاب می‌کند و نهیب می‌زند که به دل سفر کنند که دل دریای صاف معانی است، و یا آنکه به‌جای سخن گفتن ظاهری، مطالب و معارف خود را به زبان دل که زبان اهل اشارت است بیان کنند.

برای مولوی، شمس تبریزی نیز خود از درس‌آموختگان و درس‌دهندگان مکتب عشق و جانبازی و شجاعت و شهامت است که در نظر او مرگی شهادت‌گونه نیز داشته است. او خود را نیز از نور و تجلی شمس می‌داند که از طریق او به نور حقیقت راه یافته و از سرآمدان عاشقی و ایثار شده است.

او همچنین، نور وجود عاشقان پاک را که بسان خورشیدند، برتر و بیش‌تر از خورشید فلکی می‌داند و معتقد است که خورشید نیز اصلِ اصلِ اصلِ نورش را از پرتو وجود این چراغ‌های هدایت

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

وام گرفته است، و مخزن و معدن هر نوری از ایشان است (بیت دهم)، و هرکس که نورجوی و هدایت‌طلب است باید رو به‌سوی این خورشیدهای همیشگی الهی بیاورد.[۲۳]

او درمجموع در این غزل شهیدان خدایی کربلا را با این اوصاف ستوده و در چشم خود و دیگران بزرگ داشته و از این راه درس‌آموزی و درس‌دهی کرده است: عاشقی، بلاجویی، سبک‌روحی، پرندگی و پرواز، پادشاهی معنوی و آسمانی، درگشایی از افلاک، رهایی از جان و مکان، عقل محمود داشتن، زندان‌شکنی و آزادی، رهایی‌بخشی دیگران، درگشایی، نوای بینوایی، گریز از ظواهر عالم و رسیدن به دریای حقیقت.

نتیجه

واقعهٔ عاشورا و درس‌هایی که امام حسین(ع) و یارانش در جریان این واقعه به انسان‌های هم‌روزگار و دیگر انسان‌ها آموختند، و نتایج و پیامدهایی که این رشادت و و شهادت بی‌نظیر در تاریخ اسلام و بلکه تاریخ انسانیت ایجاد و ایجاب کرد، چنان عظیم و یگانه بود که از دید شخص بصیری مانند مولوی که در طول عمر در جست‌وجوی انسان کامل و نمونه‌های بزرگ عاشقی و ایثار و شهادت بود، نمی‌توانست پوشیده ماند، و او را که در طیفی فراتر از تعصبات و تعلقات مذهبی سیر می‌کرد، از درس‌آموزی و الگوگیری مانع شود.

برداشت عاشقانهٔ مولوی از واقعهٔ عاشورا و رویکرد عرفانی و گاه انتقادی او از آن واقعه که در *مثنوی* و *دیوان* بازتاب یافته، به‌رغم تازگی و غرابت، در سنت و اندیشه اسلامی و حتی شیعی نه‌تنها بی‌توجیه و بی‌ریشه نیست، بلکه ازجهاتی (معرفت‌اندیشانه و اجتماعی) باطن‌اندیشانه، اصلاح‌طلبانه و درنتیجه مقبول و پسندیده است. به‌تعبیردیگر، اگر رویکرد مولوی در نگاه به نهضت عاشورا و به‌ویژه در نوع واکنش بدان همه‌جانبه و همه‌کس پسند نیست، اما بسیار تأمل‌برانگیز، بیداری‌بخش و امیدآفرین است که درعین ارادت و هم‌نوایی و همدلی، می‌تواند از دغدغه و روحیهٔ اصلاح‌طلبانه، معرفت‌آموزانه و حقیقت‌جویانهٔ او حکایت کند که در جای خود و برای اهل آن بسیار سودمند و درس‌آموز است.

کثرت یاد و نام واقعهٔ عاشورا و امام حسین(ع) در آثار مولوی، و بیان حماسی، مشتاقانه و ارادتمندانهٔ مولوی، هم حاکی از شدت عشق و اشتیاق او بدیشان است و هم می‌تواند نشانهٔ زیادی

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

تأمل و تفکر او در این واقعه و تأمل در فواید و نتایج آن باشد. دیگر آنکه فواید و درس‌ها و نتایجی که مولوی ارائه می‌کند می‌تواند مخاطب امروز را هم راهنما و راهگشا باشد و او را برای تأملات و برداشت‌های روزآمدِ شخصی و اجتماعی از این واقعهٔ یگانه و جاودانهٔ تاریخ و انسانیت فراخواند.

پی‌نوشت‌ها

۱. ماجرای این دولت تازه در مواضع مختلف آثارش از جمله غزلی با مطلع زیر نقل شده است:

مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم　　دولت عشق آمد و من دولت پاینده شدم

(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۱۳۹۳)

۲.

یار آیینه‌ست جان را در حزن　　در رخ آیینه‌ای جان دم مزن

(مثنوی، دفتر۲، بیت:۳۱)

۳.

خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران　　گفته آید در حدیث دیگران

(مثنوی، دفتر۱، بیت:۱۳۶)

۴. سر بر آر از گلشن تحقیق تا در کوی دین

کشتگان زنده بینی انجمن در انجمن

در یکی صف کشتگان بینی به تیغی چون حسین

در دگر صف خستگان بینی به زهری چون حسن

(سنائی، ۱۳۶۲ :۴۸۵)

۵. در این ابیات:

حشرگاه هر حسینی گر کنون　　کربلایی کربلایی کربلا

(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۱۷۰)

حسین کربلایی آب بگذار　　که آب امروز تیغ آبدارست

(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۲۳۸)

ششه می‌گیر و روز عاشورا　　تو نتانی به کربلا بودن

(مولوی، ۱۳۷۸، غزل: ۲۱۰۲)

گفت دانم کز تجوع و ز خلا　　جمع آمد رنجتان زین کربلا

(مثنوی، دفتر۳، بیت:۷۲)

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

هـین مـدو گسـتاخ در دشـت بـلا هـین مـران کورانـه انـدر کـربلا
(مثنوی، دفتر۳، بیت: ۸۳۱)

مسـجدا گـر کـربلای مـن شـوی کعبـه‌ی حاجـت روای مـن شـوی
(مثنوی، دفتر۳، بیت: ۴۲۱۳)

دمـی در صـور گـویی الصـلا در /بـر جهیـد ای کشـتگان کـربلا
(مثنوی، دفتر۵، بیت: ۱۶۲۴)

۶.

بشـنوید ای دوسـتان ایـن داسـتان خـود حقیقـت نقـد حـال ماسـت آن
(مثنوی، دفتر۱، بیت:۳۵)

۷. استاد زرین‌کوب این داستان را نمونه‌ای از پایبندی به تقلید معرفی می‌کند که مولانا آن را نشان کرده است. ایشان قول شاعر را که «با لحنی آکنده از وقاحتی کلبی‌وار» بیان شده «از جنس اقوال شوریدگان و مجانین عقلا» می‌داند و سرزنش او را فقط متوجه شیعهٔ اهل حلب فرض نمی‌کند (زرین‌کوب، ۱۳۶۶ :۳۵۷).

۸. «فَاعْذَرَ فِی الدُّعَاءِ، وَمَنَحَ النُّصْحَ، وَبَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ، لِیَسْتَنْقِذَ عِبادَکَ مِنَ الْجَهالَةِ وَحَیْرَةِ الضَّلالَةِ» (قمی، ۱۳۸۶ :۹۱۶). یعنی: در دعوت مردم جای عذر و بهانه‌ای(برای کسی) نگذارد و بی‌دریغ خیرخواهی کرد و جان خود را در راه تو داد تا رهایی دهد بندگانت را از (گرداب) جهالت و نادانی و سرگردانی (در وادی) گمراهی؛ نیز در *کامل الزیارات* دربارهٔ حضرت حسین(ع) و در خطاب به خداوند آمده: «وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِیکَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَکَ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ الْجَهَالَةِ وَ الْعَمَی وَ الشَّکِّ وَ الارْتِیَابِ إِلَی بَابِ الْهُدَی مِنَ الرَّدَی وَ...» (ابن‌قولویه، ۱۳۵۶ : ۲۲۸).

۹. البته سعدی نیز در غزلیات بیتی قریب یا هم‌نوا با این اندیشهٔ مولوی دارد:

مکن گریه بـر گـور مقتـول دوسـت برو خرمـی کـن کـه مقبـول اوسـت
(سعدی،۱۳۷۲ :۲۹۶)

۱۰. خود اشک و سوز نیز در نزد مولوی ارجمند است چون:

کـه برابـر مـی‌نهـد شـاه مجیـد اشـک را در فضـل بـا خـون شـهید
(مثنوی، دفتر۵، بیت:۱۶۱۹)

۱۱. «قَالَ ...الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ ع قَالَ دَخَلْتُ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ ص وَ عِنْدَهُ أُبَیُّ بْنُ کَعْبٍ فَقَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ ص مَرْحَباً یَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ یَا زَیْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ قَالَ لَهُ أُبَیٌّ وَ کَیْفَ یَکُونُ یَا رَسُولَ اللَّهِ زَیْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَحَدٌ غَیْرُکَ فَقَالَ وَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِیّاً إِنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ فِی السَّمَاءِ

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

أَکْبَرُ مِنْهُ فِی الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ لَمَکْتُوبٌ عَلَی یَمِینِ عَرْشِ اللَّهِ مِصْبَاحٌ هَادٍ وَ سَفِینَةُ نَجَاةٍ وَ إِمَامٌ غَیْرُ وَهْنٍ وَ عِزٌّ وَ فَخْرٌ وَ عِلْمٌ وَ ذُخْرٌ ...» (طبرسی، ۱۳۹۰ :۴۰۰)؛ «حسین‌بن‌علی علیهما السّلام فرمود: خدمت جدم رسول اللّه صلی‌اللّه علیه‌وآله رسیدم، در هنگامی که ابیّ‌بن‌کعب هم در آنجا بود، حضرت فرمودند: خوش آمدی ای ابوعبداللّه و ای زینت آسمان و زمین، ابیّ گفت: یا رسول‌اللّه چگونه کسی با وجود تو می‌تواند زینت آسمان و زمین باشد، حضرت فرمود: سوگند به خداوندی که مرا به پیغمبری برانگیخت، حسین‌بن‌علی در آسمان عظمتش از زمین بیشتر است. و به‌راستی در طرف راست عرش نوشته شده: حسین مصباح هدایت و کشتی نجات است، و امامی است که خواری را قبول نمی‌کند و عزیز و با فخر و دانش و ذخیره‌ای است...».

۱۲. «مولانا در اواخر دفتر اول *مثنوی*...علی(ع) را با عشقی برخاسته از جان و محبتی جوشیده از دل ستوده است...در *دیوان* کبیر در غزلی به مطلع «کجایید ای شهیدان خدایی/ بلاجویان دشت کربلایی» همان علاقه را با صمیمیتی بی‌نظیر و عمیق به‌صورت مرثیه‌ای بر زبان می‌آورد» (گولپینارلی ۱۳۷۳، ج۳: ۵۶۴).

۱۳. در *مثنوی* آمده است:

ای شهان کشتیم ما خصم برون — ماند خصمی زو بتر در اندرون
قد رجعنا من جهاد اصغریم — با نبی اندر جهاد اکبریم...
(مثنوی، دفتر ۱، بیت:۱۳۷۲ به بعد)

۱۴. در رباعیات مولوی آمده است:

ای تازه تنی که در بلای تو بود — آغشته به خون کربلای تو بود
یا رب که چه کار دارد و کارستان — آن بیکاری که از برای تو بود
(مولوی، ۱۳۸۶،ج۸، رباعی۷۷۲)

۱۵.

ساقی بیا که عشق ندا می‌کند بلند — کان کس که گفت قصهٔ ما هم ز ما شنید
(حافظ، غزل:۲۳۶)

۱۶. شاید مولوی به این حدیث نبوی(ص) نظر دارد: «إِنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ فِی السَّمَاءِ أَکْبَرُ مِنْهُ فِی الْأَرْضِ و... » (طبرسی، ۱۳۹۰ :۴۰۰).

۱۷.

شاه آن باشد که از خود شه بود — نه به مخزن‌ها و لشکر شه بود

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

تـــا بمانـــد شـــاهی او ســـرمدی همچـــو عـــز ملـــک دیـــن احمـــدی
(مثنوی، دفتر۲، ابیات: ۳۲۰۹-۳۲۰۸)

۱۸.
مخزن آن دارد که مخزن عار اوست هســـتی او دارد کـــه بـــا هســـتی عدوســـت
(مثنوی، دفتر۲، بیت: ۱۴۷۰)

۱۹. تمثیلی ناقص از این ماجرا، قصهٔ بازرگان و طوطی است که طوطی داستان به فعلش پند داده بود که با مرگ پیش از مرگ می‌توان به آزادی رسید (رک: مثنوی، دفتر۱، بیت: ۱۵۴۷ به بعد).

۲۰.
ایـــن جهـــان زنـــدان و مـــا زنـــدانیان حفـــره کـــن زنـــدان و خـــود را را وارهـــان
(مثنوی، دفتر۱، بیت:۹۸۲)

۲۱.
غرق حق خواهـد کـه باشـد غرق‌تـر همچـــو مـــوج بحـــر جـــان زیـــر و زبـــر
(مثنوی، دفتر۱، بیت:۱۷۴۵)

۲۲.
خامشی بحر است و گفتن همچو جـو بحـــر می‌جویـــد تـــو را جـــو را مجـــو
(مثنوی، دفتر۴، بیت:۲۰۶۲)

۲۳.
در صـــف معراجیـــان گـــر بیســـتی چـــون براقـــت برکشـــاند نیســـتی
(مثنوی، دفتر۴، بیت:۵۵۲)

کتاب‌نامه

- قرآن کریم
- مفاتیح الجنان
- ابن‌طاووس. (۱۳۴۸)، *اللهوف علی قتلی الطفوف*، تهران: جهان.
- ـــــــــــ . (۱۳۸۰)، ترجمه ابوالحسن میرابوطالبی (حسینی)، قم: دلیل ما.
- ابن‌قولویه. (۱۳۵۶ق)، *کامل الزیارات*، نجف: مرتضوی.
- پورنامداریان، تقی. (۱۳۸۰)، *در سایهٔ آفتاب*، تهران: سخن.
- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۴)، *حماسه و عرفان*، تنظیم و ویرایش محمد صفایی، چاپ هشتم، قم: اسراء.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]

- حافظ شیرازی،(۱۳۸۲)، *دیوان حافظ*، به سعی سایه، چاپ دوازدهم، تهران: کارنامه.
- حسین‌پور، علی. (۱۳۸۵)، *بررسی و تحلیل سبک فردی مولانا در غزلیات شمس*، تهران: سمت.
- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۶۶)، بحر در کوزه، تهران: علمی.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۷۲)، *کلیات سعدی*، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: امیرکبیر.
- سنائی، مجدودابن‌آدم. (۱۳۶۲)، *دیوان حکیم سنائی*، به اهتمام مدرس رضوی، چاپ سوم، تهران: سنائی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۸)، *غزلیات شمس تبریزی*، تهران: سخن.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۸۳)، *انواع ادبی*، ویرایش چهارم، تهران: میترا.
- صادقی ارزگانی، محمدامین. (۱۳۸۸)، *جلوه‌های عرفانی نهضت حسینی*، چاپ چهارم، قم: بوستان کتاب.
- طبرسی. (۱۳۹۰ق)، *إعلام الوری بأعلام الهدی*، چاپ سوم، تهران: اسلامیه.
- گولپینارلی، عبدالباقی. (۱۳۸۰)، *نثر و شرح مثنوی شریف*، ترجمه و توضیح توفیق سبحانی، چاپ دوم، تهران: ارشاد.
- محمدی ری‌شهری. (۱۳۶۷)، *میزان الحکمه*، چاپ دوم، قم: مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی.
- مولوی، جلال‌الدین محمد. (۱۳۶۲)، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد نیکلسن، تهران: مولی.
- ــــــــــــــــ . (۱۳۷۸)، *کلیات شمس تبریزی*، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چاپ چهارم، تهران: امیرکبیر.
- ــــــــــــــــ . (۱۳۸۶)، *دیوان کبیر کلیات شمس تبریزی*، توضیحات توفیق سبحانی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

[Downloaded from erfanmag.ir on 2026-11-07]